

Communicative Implicature in Surah Hūd Based on Paul Grice’s Theory

Ali Asvadi^a, Afsaneh Kowsari Jafarabad^{b*}, Ahmad Jafari^c

^a Associate Professor of Arabic Language and Literature, Kharazmi University, Faculty of Literature and Humanities, Tehran, Iran

^b PhD Student in Arabic Language and Literature, Kharazmi University, Faculty of Literature and Humanities, Tehran, Iran

^c PhD Candidate in Persian Language and Literature Faculty of Literature and Humanities, Kharazmi University, Tehran, Iran

KEYWORDS

applied linguistics,
Grice's cooperative
principle,
communicative
implicature, Surah Hūd

Received: 04 August 2025;
Accepted: 13 December 2025

Article type: Research Paper
DOI: 10.22034/paq.2025.2067984.4043

ABSTRACT

Applied linguistics, as an interdisciplinary field, investigates linguistic elements and textual structures in order to deepen understanding of meaning construction and to uncover implicit and context-dependent meanings. Within the Qur’anic worldview, humanity is inherently dialogic, as Almighty God consistently employs dialogue to communicate truths and human interests. Through prophetic interactions, dialogue is established as the most effective means of idea transmission, conflict resolution, and consensus building. Herbert Paul Grice, the analytic philosopher of language, reflects this dialogic orientation in his formulation of the Cooperative Principle governing conversation, speech acts, and implicature. For Grice, conversation is a purposeful, rational, and cooperative activity governed by four maxims: Quantity, Quality, Relation, and Manner. Contextually motivated and intentional flouting of these maxims gives rise to conversational implicatures. The present study adopts a descriptive-analytical approach to examine selected dialogues in Surah Hūd (ayahs 30–116) through the framework of Grice’s Cooperative Principle. The findings indicate frequent floutings of all four maxims across the analyzed ayahs. In Prophet Noah’s (AS) dialogues with his people, violations of the maxims of Manner, Relation, and Quantity occur at equal rates, whereas violations of the maxim of Quality are least frequent. These pragmatic deviations function not as communicative failures but as strategic rhetorical devices that activate the audience’s rational expectations, generate rich implicatures, reinforce monotheistic urgency, expose obstinacy, and emphasize divine justice. The study thus demonstrates that the Qur’anic discourse skillfully employs maxim flouting in alignment with universal pragmatic principles, affirming dialogue as the optimal medium for conveying transcendent truth.

* Corresponding author.

E-mail address: afsane.kosari@khu.ac.ir





استلزام ارتباطی در سوره هود براساس نظریه پل گرایس

علی اسودی^{الف}، افسانه کوثری جعفرآباد^{ب*}، احمد جعفری^ج

^{الف} دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه خوارزمی تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، تهران، ایران، asvadi@khu.ac.ir

^ب دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، دانشگاه خوارزمی تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، تهران، ایران،

afsane.kosari@khu.ac.ir

^ج دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه خوارزمی تهران، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، تهران، ایران،

Ahmadjafary1372@yahoo.com

چکیده	واژگان کلیدی
<p>زبان‌شناسی کاربردی، به عنوان شاخه‌ای بین‌رشته‌ای، متمرکز بر سازوکار عناصر و ساختار متون زبانی، در جهت تعمیق فهم روند تکوین معنا و کشف معانی ضمنی و بافتی در آن‌هاست. در دیدگاه قرآنی، انسان به صورت ذاتی دیالوگ محور تلقی می‌شود؛ زیرا خداوند متعال در ابلاغ حقایق و مصالح نوع بشر پیوسته طریقه گفت‌وگو را برگزیده و در تعامل با پیامبران خود، آن را به عنوان اولین و کارآمدترین شیوه جهت انتقال افکار، رفع ناسازگاری‌ها و نائل شدن به اجماع معرفی نموده است. هربرت پل گرایس، فیلسوف تحلیلی زبان‌شناخت، با الگوبرداری از این رویکرد، نظریه اصول همکاری را در زمینه مکالمات، کنش‌های زبانی و معانی غیرمستقیم و ضمنی طرح کرده است. از منظر گرایس، مکالمه، کنشی هدفمند، عقلانی و نوعی تعامل مبتنی بر همکاری متقابل است. طبق نظریه وی، هر مکالمه اثربخش، مستلزم رعایت چهار اصل اساسی همکاری کمیت، کیفیت، ارتباط و روش است و هرگونه تخطی از این اصول، در صورت وجود قرینه و هدف مشخص و منطقی، به شکل‌گیری استلزام‌های ارتباطی منتهی می‌گردد. این پژوهش به تحلیل مکالمات مطرح شده در سوره هود و بر اساس نظریه اصول همکاری گرایس و با روش توصیفی-تحلیلی انجام شده است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که در گستره آیات ۳۰ تا ۱۱۶ سوره هود موارد متعددی از تخطی از هر چهار اصل همکاری گرایس مشاهده می‌شود. تخطی اصول شیوه، ربط و کمیت در گفت‌وگوهای حضرت نوح (ع) با قومش در یک سطح واحد قرار دارند و نقض اصل کیفیت در نازل‌ترین رتبه واقع شده است.</p>	<p>زبان‌شناسی کاربردی، اصل همکاری گرایس، استلزام ارتباطی، سوره هود</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۵/۱۳</p> <p>تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۲۲</p> <p>مقاله علمی پژوهشی</p>

۱. مقدمه

نظریه هربرت پل گرایس، فیلسوف تحلیل زبان (۱۹۱۳-۱۹۸۸) یکی از رویکردهای کاربردشناسی در زبان است. کاربردشناسی از جمله علوم است که به تفسیر و تبیین معانی پاره گفتارها با عنایت به شرایط و موقعیت زمانی و مکانی تولید آنها می‌پردازد. لذا به این دانش، منظورشناسی نیز می‌گویند. برپایه نظریه گرایس، ساخت معنا تنها فرآیند ساده ترکیب واژگان و جملات نیست؛ چه بسا مفهومی که گوینده قصد کرده است، فراتر از معنایی باشد که ساختار

بیرونی الفاظ بیان می‌کند. اصل همکاری گرایس (Cooperative Principle - CP) بیان می‌دارد که در هر گفت‌وگو، مشارکت‌کنندگان باید گفته‌های خود را به گونه‌ای تنظیم کنند که متناسب با هدف و زمینه مکالمه بوده و با مقتضای حال گوینده و شنونده همخوانی داشته باشد. به عبارت دیگر، گویندگان به صورت ضمنی همکاری می‌کنند تا ارتباطی مؤثر و هدفمند برقرار شود. این نظریه دارای اصولی است که در برگینده؛ کمیّت ناظر به مقدار اطلاعات، کیفیت ناظر به صداقت و صحت کلام، ارتباط ناظر به مرتبط سخن گفتن و شیوه بیان ناظر به وضوح کلام است و در صورت نقض هر یک از این اصول چهارگانه، معنایی پدید می‌آید که فراتر از معنای بافت بیرونی کلام است و به آن معنای تلویحی گویند (Grice, 1989: 26). نظریه گرایس مبتنی بر این نگرش است که مکالمات انسانی نه صرفاً بر پایه معنای لغوی کلمات، بلکه براساس مجموعه‌ای از اصول و قواعد ضمنی صورت می‌گیرد که گویندگان و شنوندگان به طور ناخودآگاه از آنها تبعیت می‌کنند. به اعتقاد گرایس، هنگامی که گویندگان در گفتگو از این اصول پیروی می‌کنند، مخاطبان می‌توانند علاوه بر معنای لغوی کلمات، معنای ضمنی و تلویحی آنها را نیز استنباط کنند. به بیان دیگر، گیرندگان پیام با این پیش فرض که گویندگان به اصول همکاری پایبند هستند، می‌توانند از بیاناتشان یافته‌ها و ادراکات جدیدی را کشف کنند که در مفهوم سطحی واژگان وجود ندارد. نظریه گرایس برداشت ما را از چگونگی پیدایش مفهوم در ارتباطات انسانی بسط داده و پیامدهای ژرفی بر حوزه‌های مختلفی مانند زبان‌شناسی، فلسفه، روان‌شناسی و علوم شناختی داشته است. این نظریه به ما کمک می‌کند تا نه تنها فهم روشن‌تری از چگونگی دریافت زبانی داشته باشیم تا فراتر از آن؛ چگونگی شکل‌گیری باورها، انتظارات و روابط اجتماعی را نیز مورد کنکاش قرار دهیم. قرآن کریم، ورای جایگاه خود به عنوان یک متن دینی حاوی ارزش‌های تربیتی، اخلاقی، اجتماعی و معنوی، به دلیل دربرداشتن روایات و قصص انبیا و امت‌های پیشین، به عنوان یک متن ادبی داستانی برجسته نیز شناخته می‌شود. زبان هنری به کار رفته در بخش‌های روایی قرآن، به شدت تحت تأثیر بستر و ساختار که امروزه در مطالعات عربی معاصر معادل آن را سیاق می‌دانند؛ قرار دارد. این ویژگی، عمق و غنای ادبی این کتاب مقدس را دوچندان می‌کند (صانعی پور، ۱۳۹۰: ۵۲)؛ بنابراین قرآن کریم از منظر کاربردشناسی قابلیت تحلیل‌های گوناگونی دارد. با توجه به این نکته، پژوهش حاضر با هدف بررسی دقیق و ارزیابی تأثیر کنش‌های زبانی غیرمستقیم در تعاملات کلامی، بر مبنای نظریه گرایس و با رویکرد توصیفی-تحلیلی، به کنکاش عمیق در گفت‌وگوهای میان حضرت نوح (ع) و سران قومش در سوره هود می‌پردازد. این مباحث از جمله محورهای اصلی سوره هود به شمار می‌روند و این تحلیل به منظور شناسایی لایه‌های معنایی پنهان و اهداف تلویحی نهفته در این تبادلات کلامی صورت می‌گیرد.

این مقاله برآن است تا با بهره‌گیری از نظریه هربرت پل گرایس در سوره هود به این پرسش‌ها پاسخ دهد:

۱. میزان تخطی از اصول همکاری گرایس در گفت‌وگوهای سوره هود به چه میزان است؟

۲. کدام یک از اصول گرایس، بیشترین میزان نقض را دارد؟

۱.۱. پیشینه پژوهش

تاکنون پژوهش‌های بسیاری در حوزه زبان‌شناسی با رویکرد نظریه گرایس انجام شده است که نمونه‌هایی از آنها آورده شده است.

۱- رضا خیرآبادی (۱۳۹۱) در مقاله «نقش تخطی از اصول گرایس در ایجاد نسل جدید لطیفه‌های ایرانی». نتایج این مطالعه نشان می‌دهد که نقض اصول همیاری مکالمه‌ای، به‌ویژه اصول کمیت و ارتباط، در تعداد زیادی از لطیفه‌ها عامل اصلی ایجاد موقعیت طنز است. ارائه اطلاعات اضافی یا نامربوط در یک تعامل، مکالمه را از مسیر طبیعی خود خارج کرده و به موقعیت طنز منجر می‌شود.

۲- زهرا رجیبی (۱۳۹۷). در مقاله ای با عنوان «بررسی و تحلیل گفتگوهای سوره یوسف در قرآن براساس نظریه گرایس». این پژوهش نشان داده است که بیشترین موارد تخطی از اصول مکالمه‌ای به ترتیب در اصل کمیت (با ۳۴ نمونه)، اصل کیفیت (با ۱۷ نمونه) و سپس اصول ارتباط و شیوه (هر کدام با ۸ نمونه) رخ داده است. همچنین، نتایج حاکی از آن است که شخصیت‌های اصلی در نظر خواننده، به واسطه تکرار عامدانه نقض قواعد مکالمه با انگیزه‌های خاص در حین گفتگو برجسته و قابل تشخیص می‌شوند.

۳- سودابه مظفری و اکرم سادات محمودی (۱۳۹۹). در مقاله «استلزام ارتباطی در گفتگوهای صورت گرفته در سوره آل عمران». این باور وجود دارد که در آیات ۳۵ تا ۴۹ سوره آل عمران، چهار اصل از اصول همکاری در گفت‌وگو نقض شده است. در این میان، اصل کمیت (مربوط به میزان اطلاعات ارائه شده) در گفت‌وگوی همسر عمران نسبت به سایر اصول، بسامد بیشتری از تخطی را نشان می‌دهد.

۴- علی اسودی و خدیجه احمدی بیغش (۱۳۹۹). در مقاله «الاستلزام الحواری لحوارات موسی و ابراهیم-علیهما السلام- في سورة الشعراء وفق نظرية غرایس». این مطالعه به نتایج قابل توجهی در زمینه نقض اصول چهارگانه گرایس دست یافته است. بر اساس تحلیل‌های صورت گرفته، اصل کیفیت هفت بار، اصل کمیت پنج بار، اصل ارتباط شش بار، و اصل شیوه سه بار در مکالمات مورد بررسی نقض شده‌اند. در پی این تخطی‌ها، استلزامات ارتباطی متعددی نیز ایجاد شده است.

۵- اکرم ذوالفقاری و همکاران (۱۴۰۰). در مقاله «خوانش مفاهیم اخلاقی نهج البلاغه با تکیه بر استلزام ارتباطی». نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که فزونی استلزام‌سنج‌ها به تعیین منزلت و جایگاه مفاهیم کمک می‌کند. همچنین، حذف نکردن این استلزام‌ها بیانگر ثبات عقیده و موضع امام علی (ع) در قبال مفاهیم اخلاقی مورد بحث است. در نهایت، هرگونه تغییر ظاهری در کلام ایشان صرفاً ناشی از تناسب سخن با موقعیت‌های گوناگون بوده و به معنای عدم ثبات در اصول نیست.

۶- امید جهان بخت لیلی (۱۴۰۲). در مقاله ای با عنوان «نقض‌های اصول همکاری گرایس در سوره مجادله». در سوره مجادله، عدم رعایت اصول چهارگانه گرایس نه تنها به معنای کلام آسیب‌نرساننده، بلکه خود بستری برای انتقال پیام‌های تلویحی و انگیزه‌های متفاوت بوده است. در این سوره، نقض اصول گرایس با اهدافی چون تعلیم آداب معاشرت، سنجش خلوص نیت توانگران، هشدار و انداز، و حتی بیان اهانت عامدانه صورت گرفته است.

۲. ادبیات نظری پژوهش

این پژوهش بر پایه اصل همکاری گرایس، که توسط هربرت پل گرایس در سخنرانی‌های سال ۱۹۶۷ خود در دانشگاه هاروارد مطرح شد، استوار است. گرایس معتقد بود که در هر مکالمه عادی، از هر دو طرف انتظار می‌رود مجموعه‌ای از قواعد ضمنی را رعایت کنند. او این قواعد را در قالب اصل همکاری مکالمه‌ای به این صورت بیان کرد:

در هر مرحله از گفتگو، مشارکت شما باید متناسب با هدف یا جهت‌گیری پذیرفته‌شده‌ای باشد که در آن لحظه از مکالمه در آن قرار دارید. این اصل، بنیان درک چگونگی برقراری ارتباط مؤثر و هدفمند میان افراد است (Grice، ۱۹۷۵: ۲۶). در ارتباطات زبانی، اغلب پیام‌های اصلی به صورت صریح در کلمات بیان نمی‌شوند، بلکه مستور و پنهان در بطن کلام جای دارند. این اطلاعات نهفته، شامل معانی ضمنی و غیرمستقیم، و همچنین فرایند درک و تولید آن‌ها، در متون ترجمه فارسی با اصطلاحات گوناگونی مانند؛ تضمین، تلمیح، تلویح، استلزام، استنباط و استنتاج مورد بحث قرار گرفته‌اند (بول، ۱۳۸۸: ۵۸). گاهی اوقات، معنای تلویحی یک گفتار می‌تواند چندگانه و متنوع باشد؛ یعنی از یک عبارت واحد، بیش از یک برداشت حاصل شود. این مفهوم، همانطور که میخائیل باختین در نظریه چندصدایی خود به آن اشاره کرده، بیانگر آن است که برداشت‌های متفاوت (همان پیام‌ها و معانی ضمنی) در ورای ترکیب واژگان و ظاهر الفاظ پنهان شده‌اند (باختین، ۱۳۸۴: ۱۰۵). بر اساس رویکرد کاربردشناسی در جریان کاربردهای زبانی و انتقال معنا در مکالمات بین افراد، ساخت معنا تنها یک فرآیند ساده از کنار هم قرار دادن جمله‌ها نیست. در حقیقت، عبارت‌های زبانی صرفاً انگیزه‌ای برای فعال کردن فرآیندهای پیچیده ذهنی ما هستند. این عبارت نشان می‌دهد که مفهوم کامل یک جمله یا بخش از گفتار، هیچ‌گاه به طور آشکار و مستقیم در خود واژگان آن نهفته نیست. به عبارت دیگر، در یک تعامل کلامی یا نوشتاری، معنای نهایی فراتر از دلالت لغوی کلمات است و نیازمند درک بافت، قصد گوینده و عوامل دیگر است (روشن و اردبیلی، ۱۳۹۲: ۱۶۰-۱۶۱). ارتباط میان ساختار دستوری و کارکرد معنایی در جملات زبان طبیعی، لزوماً ثابت و یکتا نیست. به عبارت دیگر، یک جمله واحد می‌تواند در موقعیت‌ها و بسترهای متفاوت، کارکردهای گوناگونی را ایفا کند. این انعطاف‌پذیری، پیچیدگی و پویایی زبان را نشان می‌دهد (صفوی، ۱۳۹۲: ۳۸). معنای اولیه و درون‌زبانی هر کلمه، ابتدا بر اساس دلالت لغوی و ارجاعی آن در نظام زبانی مشخص می‌شود. اما کاربرد حقیقی و معنای برون‌زبانی همان واژه، به مجموعه‌ای از عوامل بافتی و موقعیتی بستگی دارد. این بدان معناست که برای درک کامل مفهوم یک واژه، صرفاً دانستن تعریف لغوی آن کافی نیست و باید به بستر استفاده از آن نیز توجه کرد (لاینز، ۱۳۹۱: ۴۲۰-۴۲۱).

گرایس با معرفی اصل همکاری و شرایط مرتبط با آن، نه تنها به توصیف تعاملات کلامی مستقیم و صریح می‌پردازد، بلکه فرایند استنباطی حاکم بر تعاملات غیرمستقیم و ضمنی را نیز در سطحی فراتر از معناشناسی سنتی، تحلیل و تبیین می‌کند. به همین دلیل، رویکرد او را نظریه استنباطی نامیده‌اند. اهمیت کار گرایس در این است که او توانسته است نظریه‌ای شفاف، قاعده‌مند و کارآمد برای توضیح معنای تلویحی جملات و مفاهیم ضمنی کلامی ارائه دهد. این نظریه به ما کمک می‌کند تا لایه‌های پنهان ارتباط را درک کنیم (شمیسا، ۱۳۹۳: ۵۰). طبق این نظریه، در هر گونه تعامل کلامی، افراد به طور ناخودآگاه از مجموعه‌ای از انتظارات و پیش‌فرض‌های مشترک پیروی می‌کنند. این فرضیات، که ظاهراً برگرفته از منطق و عقلانیت هستند، در عمل به مثابه رهنمودهایی برای استفاده کارآمد از زبان در گفتگوها عمل می‌کنند. هدف اصلی از رعایت این اصول، افزایش سطح همکاری میان شرکت‌کنندگان در مکالمه است تا ارتباط به شکل مؤثرتری پیش برود (آقا گل‌زاده، ۱۳۸۵: ۳۵). گرایس این اهداف متقابل را اصل همکاری یا تعاون می‌نامد. این اصل به طرفین مکالمه یادآوری می‌کند که مشارکت زبانی آن‌ها باید کافی و متناسب با مقصود و جریان گفتگو باشد. هدف از این رویکرد، افزایش کارایی ارتباط و همیاری متقابل میان شرکت‌کنندگان در مکالمه است

(قائمی‌نیا، ۱۳۸۹: ۳۱۴).

اصل همکاری در مکالمه بیانگر این است که هر شرکت‌کننده باید گفتار خود را در هر مرحله از تعامل، متناسب با هدف و مسیر کنونی گفتگو و نیز بستر موقعیتی آن ارائه دهد. این اصل جامع شامل چهار دستورالعمل اصلی و برخی دستورالعمل‌های فرعی است که گرایس آن‌ها را به عنوان نکات راهنمای توصیفی و تجویزی معرفی می‌کند. کمیت؛ مشارکت کلامی شما باید کافی و دارای اطلاعات لازم باشد؛ نه بیش از اندازه و نه کمتر از آنچه در آن شرایط و برای منظور کنونی ضروری است. کیفیت؛ در مکالمات خود راستگو و دارای دلیل باشید. از بیان مطالب نادرست پرهیز کنید و هرگز چیزی را که مدرک کافی برای آن ندارید، مطرح نکنید. ربط؛ مطالبی را بیان کنید که مناسب و مرتبط با موضوع گفتگو باشند و از انحراف از بحث اصلی خودداری کنید. شیوه؛ سخنان خود را روشن، کوتاه و سازمان‌یافته بیان کنید. از ابهام و پیچیدگی دوری کنید، از پرگویی پرهیزید و ایجاز را رعایت نمایید. همچنین، در بیان خود به نظم و انسجام پایبند باشید. (Grice 1975: 45-47).

مهم‌ترین شکل عدم رعایت از قواعد مکالمه‌ای گرایس، نقض آشکار آن‌هاست که به تضمن مکالمه‌ای فریبنده می‌انجامد. این وضعیت زمانی رخ می‌دهد که گوینده با آگاهی کامل از ناآگاهی شنونده نسبت به واقعیت، به گونه‌ای سخن می‌گوید که شنونده تنها معنای صریح کلمات را درک کند. در چنین شرایطی، گوینده عامدانه اطلاعاتی ناکافی، نادرست، نامربوط یا مبهم ارائه می‌دهد. نکته حیاتی اینجاست که شنونده به اشتباه تصور می‌کند گوینده بر اساس اصل همکاری گرایس عمل کرده است. درواقع، گوینده با هدف گمراه کردن شنونده، یک معنای ضمنی فریبنده را القا می‌کند (Cutting, 2002: 40).

پیروی دقیق از اصول همکاری گرایس در تمامی تعاملات کلامی همیشگی نیست؛ گاهی اوقات یک یا چند مورد از این اصول نادیده گرفته می‌شوند. با این حال، نکته کلیدی اینجاست که همین تخطی از اصول و رعایت نکردن آن‌ها، خود نشانه‌ای از پایبندی به اصل همکاری در لایه‌های عمیق‌تر گفتگو به شمار می‌آید. به بیان دیگر، مشارکت‌کنندگان در یک مکالمه، با در نظر گرفتن اصول همکاری، هرگونه ناهماهنگی ظاهری با این قواعد را به عنوان یک اشاره عمدی تلقی می‌کنند. این برداشت، آن‌ها را وامی‌دارد تا به دنبال پیامی پنهان و معنایی ورای مفهوم ظاهری کلمات و جملات بیان شده بگردند (آفاگل زاده، ۱۳۸۵: ۳۷-۳۸). نقطه کانونی نظریه گرایس، معنای ضمنی مکالمه‌ای است. این نوع معنا، برخلاف برداشت مستقیم از خود گفته (که به آن معنای ضمنی قراردادی می‌گوییم)، از بستر بیرونی کلام و بر پایه توافقات جهانی میان گوینده و شنونده قابل درک است. همچنین، باید به این نکته مهم توجه داشت که نقض آگاهانه قواعد اصل همکاری در جریان گفتگو، خللی در ارتباط ایجاد نمی‌کند. حتی اگر این نقض در ظاهر غیرهمکارانه به نظر برسد، در واقع خود متکی بر همین همکاری نهفته است. زیرا گوینده با در نظر گرفتن بافت و زمینه سخن، از توانایی مخاطب در استنباط معنای ضمنی مورد نظرش آگاه است و دقیقاً از طریق همین سرپیچی از قواعد همکاری، آن معنای پنهان را منتقل می‌کند (اکو، ۱۳۸۳: ۴۲-۴۳).

به اعتقاد گرایس، حتی اگر کنشگران در یک گفتگو به طور صریح از قواعد حاکم بر مشارکت زبانی آگاه نباشند، باز هم رفتار کلامی خود را بر مبنای همین اصول درونی شده تنظیم و کنترل می‌کنند (مک کاریک، ۱۳۸۵: ۲۳۹). چون قسمتی از معنای ضمنی واژگان، ارتباطی به ساختار زبانی‌شان ندارد (قائمی‌نیا، ۱۳۸۹: ۳۲۲). اصل کمیت بدان معناست که در مکالمات باید به مقدار موردنیاز اطلاعات ردو بدل شود. فراتر یا کمتر از نیاز سخن نگوید. در

گفتگو کلامتان را شفاف ادا کنید و از دوباره‌گویی اظهارات خودداری کنید. از طفره رفتن پرهیزید (گرایس، ۱۹۷۵: ۴۵). بر اساس اصل کمیت، سخن شما باید دقیقاً به اندازه نیاز و معادل جوهره معنا باشد. این یعنی نه باید اطلاعات اضافی و غیرضروری ارائه دهید که باعث ابهام یا خستگی مخاطب شود و نه باید با استفاده از کلمات کم و نابسنده، سبب ایجاد معنای ضمنی (تلویحی) شوید. طبق تعریف گرایس، معنای ضمنی، پیامی است که فراتر از معنای لغوی جملات باشد و بیشتر از بستر کلام و خارج از متن آن به دست آید. به طور خلاصه، اصل کمیت بر جامعیت و دقت در کلام تأکید دارد تا ارتباطی شفاف و مؤثر برقرار شود. اصل کیفیت بر صداقت و صحت اطلاعات در ارتباطات تمرکز دارد. این اصل حکم می‌کند که باید از بیان هر آنچه نادرست می‌پندارید، پرهیز کنید. در مکالمات خود راستگو باشید و از دروغ‌گویی و تهمت زدن دوری کنید. همچنین، نباید مطالبی را که مدارک مستند و شواهد کافی برای اثبات آن‌ها ندارید، بیان کنید؛ سخنان شما باید مستدل و موثق باشند (همان: ۴۵). اصل کیفیت یک اصل بنیادین و مطلق است که حکم می‌کند گوینده باید در گفته‌های خود کاملاً صادق باشد. این یعنی شما باید از بیان هرگونه اطلاعات نادرست یا مطالبی که بدون شواهد کافی هستند، قویاً پرهیز کنید. در واقع، کلام شما باید صحیح و دقیق باشد و نباید اطلاعاتی ارائه دهید که از درستی آن‌ها اطمینان ندارید. رعایت این اصل در ارتباطات، نیازمند صداقت و درستکاری گوینده است و به شکل چشمگیری باعث بهبود کیفیت گفتگو و افزایش اعتماد میان افراد می‌شود. اگر اصل کیفیت رعایت نشود و گوینده اطلاعات نادرست یا گمراه‌کننده ارائه دهد، نه تنها اعتماد مخاطب کاهش می‌یابد، بلکه ممکن است مخاطب گمراه شده و تصمیمات اشتباهی بگیرد. هدف اصلی این اصل، ایجاد ارتباطی مؤثر و صادقانه است که در آن اطلاعات به درستی و با دقت تبادل شوند و از انتشار داده‌های نادرست و گمراه‌کننده جلوگیری شود. گرایس در مورد اصل ارتباط تأکید می‌کند که: "بی‌ربط سخن نگویند." این اصل ایجاب می‌کند که همیشه ارتباط کلامتان را با پاره‌گفتار (بخشی از گفتار) قبلی حفظ کنید. به عبارت دیگر، فقط در مورد اموری صحبت کنید که مستقیماً مربوط به مکالمه شماست. این اصل از انحراف بحث جلوگیری می‌کند و به حفظ جریان منطقی و مرتبط مکالمه کمک می‌کند (همان: ۴۶). اصل ارتباط بیان می‌کند که گفته‌های گوینده باید مستقیماً به موضوع مورد بحث مرتبط باشند و باید از پرداختن به مسائل بی‌ربط یا حاشیه‌ای پرهیز شود. به عبارت دیگر، شما باید در کلام خود متمرکز باشید و از ارائه اطلاعاتی که هیچ ارتباطی با موضوع اصلی گفتگو ندارند، خودداری کنید. رعایت این اصل نیازمند تمرکز و دقت در صحبت کردن است. عدم رعایت اصل ارتباط می‌تواند مشکلات زیادی در مکالمات ایجاد کند؛ اگر از موضوع اصلی منحرف شوید و به مسائل بی‌ربط بپردازید، ممکن است مخاطب گیج شود و نتواند منظور شما را به درستی درک کند. همچنین، این مسئله می‌تواند باعث اتلاف وقت شده و مانع از رسیدن به نتیجه مطلوب در گفتگو شود (همان: ۴۵-۴۷). بر پایه اصول همکاری گرایس، گوینده گاه به انگیزه‌های متفاوتی از جمله ابهام و تیرگی معنایی عامدانه، اصل شیوه بیان را نقض می‌کند (همان: ۲۶). گفتنی است که اصل شیوه بیان، زمانی نقض می‌شود که گوینده یا نویسنده اطلاعات خود را به صورت مبهم به گیرنده منتقل کند (همو، ۱۹۸۹: ۲۶).

در نهایت می‌توان گفت نظریه گرایس مبتنی بر این ایده است که مقصود از یک بیان فقط در چارچوب کلمات آن نمی‌گنجد بلکه به مقصود و مراد گوینده نیز وابسته است. به سخن دیگر، آنچه که گوینده در واقع قصد دارد بیان کند، می‌تواند فراتر از مفهوم تحت اللفظی کلمات باشد لذا گرایس برای تبیین چگونگی استنتاج معنای ضمنی از بیانات،

مفهوم استلزام ارتباطی را مطرح کرد. وی چنین می‌پندارد که در مکالمات، ما نه تنها به معنای صریح کلمات، بلکه به انتظارات و قواعد ضمنی حاکم بر گفتگو نیز توجه می‌کنیم. مطابق نظرگرایس، ما به طور ناخودآگاه این اصول را لحاظ می‌کنیم و براساس آنها، معنای ضمنی گفته‌ها را استنتاج می‌کنیم و در انتها این نظریه ابزاری زیرکانه برای تحلیل معنای ضمنی و چگونگی استنتاج آن از گفته‌ها نقش مهمی در تکامل مطالعات زبان و ارتباطات ایفا کرده است. لذا پژوهش حاضر با تمرکز بر سوره مبارکه هود که آکنده از ارتباطات کلامی میان حضرت نوح(علیه السلام) و قوم ایشان است به بررسی ضمنی تخطی و نقض احتمالی برخی از اصول زبانی می‌پردازد. از این رو آیات شریفه این سوره به عنوان بستری برای تحلیل دقیق این نظریه زبان‌شناسی مورد واکاوی قرار خواهند گرفت، به منظور ایضاح این مبحث شواهدی از آیات که گویای نقض احتمالی این اصول هستند، به عنوان شواهد مثال ارائه شده و به طور موشکافانه تحلیل خواهند شد.

۳. مصادیق نقض اصول گرایس در سوره هود

تحلیل مصادیق نقض اصول گرایس در سوره هود، مستلزم نگاهی ژرف به ارتباط زبان با معنا و مقصود گوینده در بافت قرآنی است. نظریه تعاون زبانی پل گرایس، یکی از مهم‌ترین نظریه‌های معناشناسی در زبان‌شناسی کاربردی است که گفتار را بر چهار اصل کمیت، کیفیت، ربط و شیوه بنیان می‌نهد تا گفت‌وگویی ثمربخش و مفهومی به وجود آورد. قرآن، به عنوان کلام الهی، از منسجم‌ترین ساختارهای زبانی تبعیت می‌کند؛ با این حال، در سوره هود، نمودهایی از تخطی هدفمند از این اصول نمایان می‌گردند. این نقض‌ها نه ناهماهنگی، بلکه ظرافت بیانی دقیقی هستند که خواننده را از لایه بیرونی معنا به سطوح درونی پیام سوق می‌دهند. بدین جهت، بررسی دقیق این مصادیق افزون بر اینکه شاکله‌ی ارتباطی و ابعاد مفهومی را تبیین می‌کنند؛ درکی وسیع از بیان قرآنی و نقش زبان در بیان مفاهیم الهی را بیان می‌دارند. حال به بررسی و تحلیل آیه‌ای که به عنوان شاهد مثال برگزیده شده‌اند، پرداخته می‌شود.

۳.۱. نقض اصل شیوه

قَالَ يَا قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظَهْرِيًّا إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (۹۲).

گفت ای قوم من آیا عشیره من پیش شما از خدا عزیزتر است که او را پشت سر خود گرفته‌اید [و فراموشش کرده‌اید] در حقیقت پروردگار من به آنچه انجام می‌دهید احاطه دارد.

حضرت شعیب(ع) در این آیه با عبارت « أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظَهْرِيًّا »؛ از اصل شیوه گرایس؛ که کلام را شفاف، منظم، مختصر و بدون ابهام می‌طلبد، به طور هدفمند و بلاغی عدول می‌نماید تا پیام را فراتر از انتقال صرف اطلاعات به نفوذ معنایی ژرف ارتقا دهد. او به جای عبارت روشن و بی‌ابهام؛ «شما قبیله ام را بر خدا مقدم داشته‌اید و او را نادیده گرفته‌اید»؛ از سؤال استفهام انکاری بهره می‌برد که غرابت بیانی آشکار پدید می‌آورد و شنونده را به درنگ و اندیشه ترغیب می‌کند در این آیه دو گزاره مستقل بدون حرف عطف ذکر شده است؛ این دو عبارت از جهت معنایی مکمل هم هستند ولی از حیث نحوی مستقل و بدون عطف، توأمان ذکر شده‌اند. واو قبل از « اتَّخَذْتُمُوهُ » واو استینافیه محسوب می‌شود و شنونده باید خودش پیوند را تفسیر کند و این پیچیدگی نحوی و ساختاری، دقیقاً نقض اصل شیوه گرایس را آشکار می‌سازد.

وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ وَارْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ

رَقِيبٌ (۹۳)

و ای قوم من شما بر حسب امکانات خود عمل کنید من [نیز] عمل می کنم به زودی خواهید دانست که عذاب رسواکننده بر چه کسی فرود می آید و دروغگو کیست و انتظار برید که من [هم] با شما منتظرم. در این آیه؛ در ضمیر « مَنْ » که دو بار می آید؛ ابهامی مشاهده می شود آنگونه که شنونده را در شناخت مخاطب معلق می گذارد. هیچ نشانه دستوری وجود ندارد که بگوید عذاب به چه کسی می رسد و دروغگو کیست این تعلیق عمدی دقیقاً همان نقض اصل شیوه گرایس است. و افزون بر این چیدمان جمله بدین سان است که از اجازه به تهدید و سپس به نظارت جهش می دهد. این کنش کلامی که در یک جمله واحد جمع شده اند؛ قابلیت پاسخ قوم را سلب می کند چرا که هر کلمه ای که بخواهند بگویند در همین کلمات نهفته شده است. هود با نقض اصل شیوه؛ قدرت را از زبان به سکوت انتقال می دهد؛ چرا که هود نمی گوید شما دروغگو هستید؛ می گوید؛ « مَنْ هُوَ كَاذِبٌ » و سکوت می کند. این سکوت، بستری را می سازد که عذاب در آن پدیدار می گردد. قوم عاد در همین بستر؛ ناظر سقوط خود هستند.

فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُو بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ (۱۱۶)

پس چرا از نسلهای پیش از شما خردمندانی نبودند که [مردم را] از فساد در زمین باز دارند جز اندکی از کسانی که از میان آنان نجاتشان دادیم و کسانی که ستم کردند به دنبال ناز و نعمتی که در آن بودند رفتند و آنان بزهکار بودند. بنابر اصل گرایس؛ در این آیه خداوند با ذکر « فَلَوْلَا كَانَ »؛ کلام را بی پاسخ می گذارد که فقدان جواب؛ شنونده را ملزم می سازد که خودش را به جای « أُولُو بَقِيَّةٍ » بگذارد و بانگ برآورد که چرا من نبودم؟ این نقض واضحی از اصل شیوه گرایس است و با ذکر عبارت « إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا »؛ فاعل نجات را حذف می کند و هیچ ضمیری نیست تا بگوید چه کسی نجات داد و چه کسی نجات یافت. شنونده باید خودش را از میان قلیل بیرون بکشد یا داخل هلاک شدگان ببیند که این دومین نقض اشاره گر است. و با عبارت « مَا أُتْرِفُوا فِيهِ » اسم نعمت را مخفی می نماید که هر شنونده ای مواهب خویش را می بیند و این ابهام خود دال بر نقض اصل شیوه است.

وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ (۹۰)

و از پروردگار خود آمرزش بخواهید سپس به درگاه او توبه کنید که پروردگار من مهربان و دوستدار [بندگان] است. در این آیه از قرآن نیز اصل شیوه گرایس نقض شده است؛ بدین گونه که در فرآیند عملی توبه، انسان باید نخست گناه را رها کند و سپس طلب بخشش نماید که این نظم؛ مسیر منطقی اندیشه انسانی است. اما شعیب، نظم عقلانی را وارونه می کند؛ به طوری که در این بخش از آیه « وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ »؛ به « استغفار » تسریع می کند تا قومی که جرأت توبه ندارند، با یک واژه کوتاه « استغفرالله » تقاضای بخشش کنند. به علاوه این؛ شعیب پس از « ثُمَّ » ی اول درنگ قابل توجهی می کند، ناگهان « ثُمَّ » دوم را حذف می کند که این گسستن انسجام ساختاری و نحوی جمله است و صفت « رَحِيمٌ وَدُودٌ » را بیان می دارد که واژه کمیاب و غریب « وَدُودٌ » را معادل غفور یا رحیم می کند. واژه ای که تنها دو بار در قرآن آمده و به معنای دوست دار دیوانه وار بنده است.

۲.۳. نقض اصل ربط

و در آیه دیگری از همین سوره می‌فرماید:

وَيَضَعُ الْفُلْكَ وَكَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ (۳۸)

و [نوح] کشتی را می‌ساخت و هر بار که اشرافی از قومش بر او می‌گذشتند او را مسخره می‌کردند می‌گفت اگر ما را مسخره می‌کنید ما [نیز] شما را همان‌گونه که مسخره می‌کنید مسخره خواهیم کرد.

در این آیه شریفه استلزام ارتباطی ربطی رخ داده است به طوری که نقض در پاسخ حضرت نوح (ع) به تمسخر اشراف قومش می‌باشد که اگر شما ما را استهزا می‌کنید به یقین ما نیز شما را آنچه‌نان که مسخره می‌کنید مسخره خواهیم کرد در ظاهر یک تهدید یا اعلام مقابله به مثل است در حالی که قومش در حال مسخره کردن عمل او که ساختن کشتی بودند، پاسخ حضرت نوح (ع) مستقیماً به عمل آنها مرتبط نیست. به بیان دیگر، پاسخ حضرت نوح (ع) به جای پرداختن به اصل موضوع ریشخند که همان ساختن کشتی در بیابان بود به عمل تمسخر کردن خودشان می‌پردازد. این انحراف بحث و عدم ارتباط مستقیم، اصل ارتباط را نقض می‌کند. و لازم به ذکر است که از دیدگاه بلاغی، در راستای هشدار و ایجاد ترس در دل آنها معنای ضمنی و هدفمند داشته است.

قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلِنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ (۴۶)

فرمود ای نوح او در حقیقت از کسان تو نیست او [دارای] کرداری ناشایسته است پس چیزی را که بدان علم نداری از من مخواه من به تو اندرز می‌دهم که مبادا از نادانان باشی.

در این آیه شریفه اصل ربط نقض شده است بدین گونه که؛ حضرت نوح در آیه (۴۵) وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ

و نوح پروردگار خود را آواز داد و گفت پروردگارا پسر من از کسان من است و قطعاً وعده تو راست است و تو بهترین داورانی.

با لحنی احساسی از خداوند درخواست می‌کند که پسرش را نجات دهد، با این استدلال که او از اهل اوست و وعده خداوند برای نجات اهلش، حق است. در این درخواست، نوح (ع) به طور ضمنی پیوند خانوادگی را به عنوان دلیلی مرتبط برای استحقاق نجات پسرش مطرح می‌کند. خداوند در آیه مورد بحث (ایه ۴۵) پاسخ می‌دهد؛ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ (او در حقیقت از کسان تو نیست) این جمله مستقیماً ارتباطی را که نوح بین پیوند نسبی و شمول در «اهل» نجات یافته برقرار کرده بود، قطع می‌کند. خداوند با این عبارت می‌فرماید که معیار «اهل» بودن صرفاً رابطه نسبی نیست بلکه پیوند ایمانی و عقیدتی است. که پسر نوح به دلیل کفر و همراهی با کافران از این اهل خارج شده است. بنابراین دلیلی که نوح برای درخواست خود آورده از نظر خداوند در این موقعیت، نامربوط است. إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ (او دارای کرداری ناشایسته است): این تبیین؛ دلیل نامربوط بودن استدلال نوح را روشن تر می‌کند. کردار ناشایسته پسر نوح او را از استحقاق رحمت الهی دور کرده است و پیوند خانوادگی نمی‌تواند این مانع را از بین ببرد. در واقع، خداوند با این جمله، معیار جدیدی از ارتباط را معرفی می‌کند: شایستگی و ایمان فرد، نه صرفاً نسب او. «فَلَا تَسْأَلِنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» (پس چیزی را که بدان علم نداری از من مخواه): این نهی نیز به طور ضمنی به عدم ربط درخواست نوح اشاره دارد. نوح از حکمت الهی در هلاکت کافران و از وضعیت واقعی پسرش از نظر ایمان و عمل آگاه نبود. درخواست او

براساس اطلاعات ناکافی و درک نادرست از عوامل مرتبط با رحمت الهی بود. «إِنِّي أَعْطُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ» (من به تو اندرز می‌دهم که مبادا از نادانان باشی). این اندرز نشان می‌دهد که اصرار بر درخواست براساس یک عامل نامربوط (صرفاً نسب) و چشم‌پوشی از عوامل مرتبط واقعی (ایمان و عمل) نوعی جهل محسوب می‌شود. بنابراین، نقض اصل ربط در اینجا به این صورت است که خداوند نشان می‌دهد پیش‌فرض نوح درباره آنچه در این موقعیت مرتبط است، نادرست بوده است او با ارائه «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ» و نهی از درخواست جاهلانه، چارچوب جدیدی از ربط را مقرر می‌دارد.

إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ (۵۴)

چیزی جز این نمی‌گوییم که بعضی از خدایان ما به تو آسیبی رسانده‌اند گفت من خدا را گواه می‌گیرم و شاهد باشید که من از آنچه جز او شریک وی می‌گیرید بیزارم.

در این گفتگو از نظر گرایس، اصل ربط به طور واضح نقض شده است زیرا در این تبادل نظر، مردم در پاسخ به سخنان هود که در مورد یگانگی خدا و نادرستی پرستش بت‌ها بوده است می‌گویند: إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ «چیزی جز این نمی‌گوییم که بعضی از خدایان ما به تو آسیبی رسانده‌اند». چرا که عدم ارتباط منطقی با اصل موضوع دارد و ادعای اینکه خدایان آن‌ها به هود زیان رسانده‌اند، هیچ ارتباط منطقی و مستقیمی با محتوای احتمالی سخنان هود ندارد. هود در حال ترغیب آن‌ها به پرستش خدای یگانه و دست برداشتن از بت‌ها بوده است. پاسخ آن‌ها به جای پرداختن به این دعوت یا ارائه دلیلی برای نفی آن، به موضوعی نامرتب می‌پردازد. در واقع مردم با این پاسخ، سعی در تغییر جهت بحث دارند. آن‌ها به جای پاسخ دادن به استدلال‌های هود، موضوع را به موقعیت خود هود و گزندگی که احتمال دارد از جانب خدایانشان به او رسیده باشد، منحرف می‌کنند. بنابراین طرفین باید در یک مکالمه برای رسیدن به درک متقابل، سخنانی مرتبط با موضوع مطرح کنند که در اینجا قوم هود با ارائه پاسخی نامربوط، از همکاری در جهت موضوع اصلی خودداری می‌کنند و مانع از ارتباط مؤثر می‌شوند که پاسخ هود «إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ» (من خدا را گواه می‌گیرم و شاهد باشید که من از آنچه جز او شریک وی می‌گیرید بیزارم). واکنشی به همین بی‌ارتباطی است. که با این پاسخ، دوباره بر موضع خود تأکید می‌کند و انزجارش را از شرک‌ورزیدن به خدا ابراز می‌نماید، گویی تلاش می‌کند بحث را به هسته موضوع برگرداند.

وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ (۷۸)

و قوم او شتابان به سویش آمدند و پیش از آن کارهای زشت می‌کردند [لوط] گفت ای قوم من اینان دختران منند آنان برای شما پاکیزه ترند پس از خدا بترسید و مرا در کار مهمانانم رسوا مکنید آیا در میان شما آدمی عقل رس پیدا نمی‌شود.

در این سخن، اصل ربط صراحتاً نقض شده است در این آیه، قوم لوط با شتاب به سوی او می‌آیند و در حالی که پیشینه اعمال ناپسند دارند قصد تعرض به مهمانان او را می‌کنند. در این موقعیت حاد و هولناک، لوط به جای آنکه مستقیماً به مقابله با خواسته نامشروع قوم خود بپردازد یا راه حلی برای صیانت از مهمانانش ارائه دهد که با شرایط سازگار باشد، پیشنهاد می‌دهد که دخترانش را به آن‌ها بدهد که در واقع موضوع اصلی، محافظت از مهمانان در برابر

تعرض است، پیشنهاد دختران، توجه قوم را به موضوع دیگری منحرف می‌کند و از پرداختن به مسئله اصلی منحرف می‌شود که شنوندگان انتظار دارند که پاسخ لوط به تهدید آنها، راه حلی مرتبط با همان تهدید باشد، که پیشنهاد دادن دختران، یک چرخش ناگهانی و پیش بینی نشده در موضوع است که هیچ ارتباط منطقی و مستقیم با تقاضای اولیه قوم ندارد.

۳.۳. نقض اصل کمیت

وَيَا قَوْمِ مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۳۰) قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۳۲)

و ای قوم من اگر آنان را برانم چه کسی مرا در برابر خدا یاری خواهد کرد آیا عبرت نمی‌گیرید. گفتند ای نوح واقعا با ما جدال کردی و بسیار [هم] جدال کردی پس اگر از راستگویی آنچه را [از عذاب خدا] به ما وعده می‌دهی برای ما بیاور.

در این آیات نوح (ع) به جای پاسخ مختصر و صریح به درخواست طرد مؤمنان ضعیف، با سؤال بلاغی « مَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ » بیش از مقدار، اطلاعات لازم ارائه می‌دهد و اصل کمیت گرایش را نقض می‌کند؛ و این تکرار حوصله کافران را سر برده و آنان در این بخش از آیه ۳۳ با صراحت می‌گویند « قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا » یعنی جدال را تکرار و طولانی کردی؛ که این اعتراف قوم از دیدگاه گرایش، دلیل محکم زبانی است که دال بر این است که نوح نه تنها به پرسش فوری پاسخ نداده، بلکه مقدار محتوای گفتاری‌اش را بیش از حد نیاز بسط داده که این اطناب کلامی جنبه تعلیمی داشته است و وجدان خفته را بیدار می‌سازد. بنابراین، نقض اصل کمیت نه از سر ناتوانی، بلکه روشی حکیمانه است برای سوق دادن گفتگو به موعظه مستمر و تنش روانی بر کافران است، به نحوی که تکرار بیش از حد، خود ایزاری برای اثبات صداقت و قریب الوقوع بودن عذاب مبدل می‌گردد.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ (۴۰)

تا آنگاه که فرمان ما در رسید و تنور فوران کرد فرمودیم در آن [کشتی] از هر حیوانی یک جفت با کسانت مگر کسی که قبلا در باره او سخن رفته است و کسانی که ایمان آورده اند حمل کن و با او جز [عده] اندکی ایمان نیاورده بودند. اصل کمیت مهم ترین اصلی است که در این آیه از دیدگاه نظریه گرایش نقض شده است. عبارت از هر نوع حیوانی دو زوج به خاطر نامفهومی در تعریف نوع و عدم تعیین شمول دقیق گروه‌های جانوری، معلومات کافی را برای فهم جامع و دقیق فرمان الهی ارائه نمی‌دهد این فقدان اطلاعات، اصل کمیت را یعنی ارائه اطلاعات به اندازه مورد نیاز را نقض می‌کند و می‌تواند منجر به ابهام و سوالات بی‌پاسخ در ذهن مخاطب شود. که این عدم وضوح اساسی موجب می‌گردد مخاطب نتواند برداشت صحیحی از تعداد و تنوع حیواناتی که باید سوار کشتی شوند، داشته باشد. و به طور کلی این عبارت به طور مستقیم دلیل و غایت سوار کردن حیوانات را مشخص می‌کند که هدف صرفاً نجات جان چند حیوان نبوده، بلکه تضمین بقای آن‌ها و نسل‌های آینده‌شان بر روی زمین بوده است این امر، اهمیت این فرمان الهی را پررنگ‌تر می‌کند.

وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ (۴۲). قَالَ

سَاوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُعْرَفِينَ (۴۳).

در آیه ۴۳، گفت وگو بین نوح و پسرش؛ پس از دعوت نوح در آیه ۴۲ برای سوار شدن به کشتی؛ نشان دهنده نقض اصل کمیت است. براساس نظریه گرایس؛ اصل کمیت ملزم می کند که گوینده اطلاعات را به اندازه لازم ارائه دهد که نه کمتر و نه بیشتر باشد. در آیه ۴۳؛ اصل کمیت توسط پسر نوح نقض می شود. پاسخ پسر «سَاوِي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ» نمونه ای از کوتاه گویی است. که این پاسخ اطلاعات ناکافی را ارائه می دهد. نوح در آیه ۴۲؛ دعوت مستقیم می کند « يَا بُنَيَّ اِذْكَبْ مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ ». پاسخ پسر باید متضمن شرح توضیح پذیرفتن دعوت و دلایل پذیرش یا رد دعوت باشد تا گفت وگو کامل شود اما او تنها به راه حل جایگزین یعنی پناه به کوه اشاره می کند، بی آنکه چرایی اعتماد به کوه یا عدم ایمان به کشتی نوح را بر زبان آورد. بنابراین؛ دلایل نقض این است که پسر نوح اطلاعات را محدود می کند تا سرپیچی خود را بدون درگیری مستقیم نشان دهد که این ارائه ندادن اطلاعات برای تداوم گفت وگو؛ غرور و نادانی پسر نوح را نمایان می سازد و معنی ضمنی که از آیه استنباط می شود؛ این است که پسر نوح مختصر بیان می کند تا دعوت نوح را بی اهمیت بشمارد و راه حل خود را ارجحیت دهد، بدون اینکه توضیح بیشتری ارائه دهد.

فَلَمَّا رَأَىٰ أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَحْزَنْ إِنَّا أُزِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ لُّوطٍ (۷۰)

و چون دید دستهایشان به غذا دراز نمی شود آنان را ناشناس یافت و از ایشان ترسی بر دل گرفت گفتند مترس ما به سوی قوم لوط فرستاده شده ایم.

در این آیه شریفه، اصل کمیت نقض شده است فرشتگان که در هیئت بشر ظاهر شده اند، بر حضرت ابراهیم(ع) وارد می شوند و او برای ضیافت از آن ها غذایی آماده می کند، وقتی دیدند دستهایشان به سمت غذا نمی رود، او وحشت زده شد. برای رفع نگرانی اش، گفتند: نترسید، ما به سمت قوم لوط فرستاده شده ایم. نقض اصل کمیت در اینجا بدین گونه روی می دهد که فرشتگان در ابتدای ورودشان، اطلاعات کافی و لازم را در اختیار حضرت ابراهیم(ع) قرار نمی دهند. آن ها فقط وارد می شوند و هیچ بیانی درباره هویت یا هدفشان نمی دهند. در واقع عدم اشاره فرشتگان به مأموریت خود در همان ابتدا، باعث می شود که حضرت ابراهیم(ع) دچار ابهام و ترس شود. اگر آن ها در همان گام نخست می گفتند که فرشتگان الهی هستند و به سوی قوم لوط مأموریت دارند، این ترس و ابهام ایجاد نمی شد، بنابراین، آن ها با ارائه اطلاعات ناکافی در ابتدای گفتگو، اصل کمیت را نقض می کنند که در ادامه آیه، آن ها برای رفع این نقض و برطرف کردن ترس حضرت ابراهیم(ع)، اطلاعات لازم را ارائه می دهند، اما در زمان وارد شدن و بی میلیشان به غذا خوردن، سکوت آن ها درباره هویت و هدفشان، نقض آشکار اصل کمیت محسوب می شود. شنونده یعنی حضرت ابراهیم انتظار دارد که در یک ارتباط معقول، معلومات بسنده و متناسب در اختیارش قرار بگیرد، اما در این قسمت از گفت وگو این توقع محقق نمی گردد.

۴.۳. نقض اصل کیفیت و ربط و شیوه

قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بَعِزٌّ (۹۱)

گفتند ای شعیب بسیاری از آنچه را که می گویی نمی فهمیم و واقعا تو را در میان خود ضعیف می بینیم و اگر

عشیره تو نبود قطعا سنگسارت می کردیم و تو بر ما پیروز نیستی.

در این گفت‌وگو اصل ربط نقض شده است به طوری که در این بخش از آیه « قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ » ممکن است به ظاهر مرتبط باشد چون نشان می‌دهد پیام شعیب به درستی بازتاب نیافته است اما لحن و ادامه سخنان آن‌ها نشانگر این است که غایت اصلی‌شان نه درک کردن، بلکه تحقیر و تهدید است تمرکز آن‌ها بر ناتوانی شعیب و تهدید به سنگسار کردن او که همگی تأکید بر ضعف شعیب دارد و کاملاً بی‌ربط به بحث است به دلیل عدم حمایت قبیله‌اش می‌باشد که ارتباط مستقیمی با محتوای پیام شعیب ندارد. آن‌ها به جای پرداختن به استدلال‌های او، به جایگاه اجتماعی و قدرت او اشاره می‌کنند و همچنین در همین بخش ابتدایی آیه؛ آن‌ها روشن نمی‌سازند دقیقاً کدام بخش از سخنان شعیب برایشان نامفهوم است این ابهام مانع از یک تبادل نظر ثمربخش برای رفع این ابهام می‌شود هدف آن‌ها ایجاد حس ناکارآمدی در سخنان شعیب است نه واقعاً فهمیدن و این ابهام و چند پهلوگویی همان نقض قاعده‌ی شیوه است. و در این بخش از آیه « وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا ضَعِيفًا » نقض اصل کیفیت رخ داده است بدان جهت که؛ مخالفان شواهد واقعی و منطقی برای این ضعف نداشته‌اند و صرفاً می‌خواهند او را تحقیر کنند که ضعف از نظر آن‌ها به عدم حمایت قبیله‌ای برمی‌گردد نه ضعف در استدلال یا شخصیت، بنابراین این اظهار نظر برپایه یک برداشت سطحی و مغرضانه است و ناقض اصل کیفیت می‌باشد.

۴. نتیجه‌گیری

- در سوره هود، شواهدی از عدم رعایت یا تخلف از اصول کمیت، کیفیت، ارتباط و شیوه در گفتگوی میان هر دو طرف مشاهده می‌شود. بررسی میزان این تخطی‌ها از اصول همکاری گرایش نشان می‌دهد که تخطی در مکالمه در اصول شیوه، ربط و کمیت در یک سطح واحد هستند و کمترین میزان نقض در اصل کیفیت می‌باشد.

- نقض یا تخطی از راهکار کیفیت در سوره هود با انگیزه‌هایی چون عدم ارائه شواهد لازم برای اثبات ادعا، فریب و دروغگویی، کنایه و طعنه زدن و تمسخر و استهزاء می‌باشد.

- نقض یا تخطی از راهکار ارتباط در تبادل کلامی در آیات سوره هود به سبب انگیزه تغییر جهت بحث و عدم درک موضوع قابل رویت بود.

- نقض یا تخطی از راهکار کمیت به سبب انگیزه‌هایی چون؛ ابهام آمیزی و عدم وضوح، ارائه اطلاعات کمتر از حد موردنیاز، گفت و گوهای متبادل بین حضرت نوح(ع) و سران قومش به چشم می‌خورد.

۵. منابع

- القرآن الکریم

۱. اکو، امبرتو، (۱۳۸۳)، «استعاره مبنای تفکر و ابزار زیبایی آفرینی»، به کوشش فرهاد ساسانی، تهران: سوره مهر.
۲. آقاگل زاده، فردوس، (۱۳۸۵)، «تحلیل گفتمان انتقادی»، ج ۱، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۳. روشن، بلقیس و اردبیلی، لیلا، (۱۳۹۲)، «مقدمه‌ای بر معناشناسی شناختی»، تهران: نشر علم.
۴. شمیسا، سیروس، (۱۳۹۳)، «نگاهی تازه به بدیع»، چاپ پنجم، ویراست سوم، تهران: میترا.
۵. صانعی پور، محمد حسن، (۱۳۹۰)، «مبانی تحلیل کارگفتی در قرآن کریم»، ج ۱، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق(ع)

۶. صفوی، کورش، (۱۳۹۲)، «معنی شناسی کاربردی»، ج ۲، تهران: انتشارات همشهری.
۷. قائمی نیا، علیرضا، (۱۳۸۹)، «بیولوژی نص نشانه شناسی و تفسیر قرآن»، ج ۱، تهران: سازمان پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۸. لاینز، جان، (۱۳۹۱)، «درآمدی بر معناشناسی زبان»، ترجمه کوروش صفوی، ج ۱، تهران: علمی.
۹. مک کاریک، ایرنا ریما، (۱۳۸۵)، «دانش نامه نظریه های ادبی معاصر»، ترجمه مهران مهاجر و محمد نبوی، ج ۲، تهران: آگه.
۱۰. یول، جورج، (۱۳۸۸)، «کاربردشناسی زبان»، ترجمه محمد عموزاده مهدیرجی و منوچهر توانگر، ج ۳، تهران: سمت.

11. Cutting, (2002), Discourse and Pragmatic, A Resource Book For Students, London and New York: Routledge. Francisco and London: Academic Press.
12. Grice, H.P (1975), "Logic and Conversation". In Syntax and Semantics, Vol.3 Speech Acts. Eds, Peter Cole and Jerry L. Morgan, New York, San Francisco and London: Academic Press.
13. Grice, H.P. (1975), Utterer's Meaning, Sentence Meaning and Word Meaning. In foundations of language, international Journal of Language and Philosophy, Vol.4, D.Reidel Publishing Company: Dordrech-Holland.
14. Grice, Paul, (1989), Studies in the Way of Words, Harvard University Press.